

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هشتم، پاییز ۱۳۸۶، شماره مسلسل ۳۱،

شخصیت و عملکرد عمر بن عبدالعزیز

و دیدگاه امام باقر علیه السلام درباره او

حجت الاسلام احمد دلمی*

مقطع تاریخی امامت امام باقر علیه السلام یکی از ناشناخته‌ترین دوره‌های تاریخ اسلام است. در این میان چگونگی ارتباط امام باقر علیه السلام با عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی، و ارزیابی عملکرد او در قبال علویان از پیچیدگی ویژه‌ای برخوردار است. بررسی و تحلیل این موضوع، از یک سو، به شناسایی و ارزیابی شخصیت عمر بن عبدالعزیز کمک می‌کند، و از سوی دیگر، سیره سیاسی ائمه معصومین علیهم السلام و تدابیر حکیمانه آنها را در شرایط مختلف و در مواجهه با شخصیت‌های گوناگون سیاسی نشان می‌دهد و خود می‌تواند موجب توسعه اندیشه سیاسی به ویژه اندیشه سیاسی شیعی گردد. برای بررسی این مسئله در این مقاله، به بیان مشخصات فردی عمر بن عبدالعزیز، عملکرد او پیش از دوران خلافت و در دوره خلافت، رفتار او با علویان و شخصیت عمر از نگاه امام باقر علیه السلام و برخی پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: امام باقر علیه السلام، عمر بن عبدالعزیز، امویان، اندیشه سیاسی اسلام، سیره سیاسی امام باقر علیه السلام، علویان.

* عضو هیأت علمی دانشگاه قم.

مقدمه

تاریخ سیاسی اسلام به ویژه مقطع بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ دارای نکات تاریک و مبهمی است؛ از این رو بررسی تحلیلی و تطبیقی جایگاه، نقش و عملکرد دو مکتب عمده فکری و سیاسی در میان مسلمانان، یعنی - مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفا - کار چندان آسانی نیست، زیرا وجود گرایش‌های سیاسی و اعتقادی در مورخان، برخورد گزینشی آنها با وقایع تاریخی و جهل یا سکوت آنها در قبال بسیاری از حوادث جامعه اسلامی و... مشکلات فراوانی را پیش روی تاریخ‌نگاران قرار می‌دهد، البته این مشکل در همه مقاطع تاریخی به یک حد مصداق ندارد، بلکه در مراحل مختلف براساس شرایط سیاسی اجتماعی متفاوت است.

مقطع تاریخی امامت امام محمد باقر علیه السلام یکی از ناشناخته‌ترین این دوره‌ها به حساب می‌آید؛ به طوری که به ندرت می‌توان تحلیل مستقلی را از زندگی سیاسی آن حضرت به دست آورد. در این میان، چگونگی ارتباط امام باقر علیه السلام با عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی و ارزیابی عملکرد او با علویان از پیچیدگی خاصی برخوردار است، چرا که به فرموده امام علی علیه السلام:

اگر باطل با حق در نیامیزد، حقیقت جو آن را بشناسد و بداند، و اگر حق به باطل پوشیده نگردد دشمنان را مجال طعنه زدن نماند. لیکن اندکی از این و آن گیرند، تا به هم درآمیزد و شیطان فرصت یابد و حیلت برانگیزد.^۱

پژوهشگران تاریخ اسلام در ارزیابی شخصیت عمر بن عبدالعزیز به دو گروه تقسیم شده‌اند؛ اکثر آنها از او چهره‌ای مثبت و خلیفه‌ای عادل، زاهد و راشد را ترسیم می‌کنند و با تکیه بر اعمال مثبت او از نکات منفی زندگی‌اش چشم‌پوشی کرده و درصدد توجیه سؤالات اساسی در خصوص مشروعیت خلافت او برآمده‌اند.^۲ اما گروهی دیگر نگرشی مثبت به او ندارند و مدارک تاریخی موجود هم تا حدی این دیدگاه را تایید می‌کند. بنابراین در مطالعه‌ای همه جانبه باید تمامی مدارک موجود و سؤالات طرح شده مورد

توجه قرار گیرد.

در این راستا شخصیت عمر بن عبدالعزیز را می‌توان در محورهای زیر بررسی کرد:

۱. مشخصات فردی عمر بن عبدالعزیز؛
۲. عملکرد او قبل از خلافت؛
۳. عملکرد او در دوره خلافت؛
۴. عکس‌العمل امویان در قبال رفتار عمر با علویان؛
۵. ارزیابی عملکرد و شخصیت عمر.

مشخصات فردی عمر بن عبدالعزیز

ابوحفص عمر فرزند عبدالعزیز بن مروان بن حکم و مادرش «ام عاصم» دختر عاصم- بن عمر است. وی در «حلوان» روستایی در مصر به دنیا آمد که پدرش امیر آن جا بود. بعد از درگذشت پدرش، عمویش عبدالملک، او را به دمشق فرا خواند. در ماه صفر سال ۹۹ مردم با او به عنوان خلیفه بیعت کردند و در سال ۱۰۱ هـ در ۳۹ سالگی پس از دو سال و پنج ماه خلافت در دیر «سمعان» در منطقه دمشق از دنیا رفت.^۳

حیات عمر بن عبدالعزیز قبل از خلافت

هنگامی که ولید بن عبدالملک به خلافت رسید عمر را در سن ۲۵ سالگی در ماه ربیع‌الاول سال ۸۷ به ولایت مدینه منصوب کرد.^۴ وی در سال ۹۳ هـ از این سمت عزل شد و به شام بازگشت.^۵

در پی اختلاف بین ولید بن عبدالملک و برادرش سلیمان بر سر جانشینی ولید، ولید در صدد عزل سلیمان از ولایت عهدی و انتصاب فرزندش به این مقام برآمد و حتی توانست موافقت و مساعدت بسیاری از اشراف را با تطمیع و تهدید جلب کند، اما عمر بن عبدالعزیز با ولید همراهی نکرد و گفت که «ما با سلیمان بیعت کرده‌ایم». در نتیجه در معرض آزار و اذیت ولید قرار گرفت و زندانی شد. ولی پس از سه روز مورد شفاعت قرار گرفت و آزاد

گردید و بعد از این که سلیمان به خلافت رسید به عنوان ولیعهد او معرفی گردید.^۶ تجمل پرستی و مشی اشرافی عمر به خصوص قبل از رسیدن به خلافت امری معروف و مشهود است. حجاج صواف می گوید: عمر بن عبدالعزیز در هنگامی که والی مدینه بود به من دستور داد که چند پیراهن برایش بخرم و من پیراهن‌هایی برایش خریدم که در میان آنها پیراهنی به مبلغ چهارصد درهم بود. عمر وقتی آن را با دستش لمس کرد، گفت که چقدر خشن و زبر است.^۷

هارون بن صالح از پدرش نقل می کند که ما پول زیادی به لباس شوی می دادیم تا لباس‌های ما را با آبی که لباس‌های عمر بن عبدالعزیز را با آن شسته بود بشوید، به خاطر عطر زیادی که در لباس‌های او وجود داشت.^۸

ابن عساکر در تاریخ خود می نویسد: کسانی که به عمر حسادت می ورزیدند هیچ عیبی نمی توانستند از او بگیرند، مگر این که بگویند او در استفاده از نعمت‌ها زیاده‌روی و افراط می کند و با تفاخر و تکبر راه می رود.^۹

عملکرد سیاسی عمر در دستگاه خلافت اموی و میزان مشارکت او در مظالم امویان در هنگام امارت بر مدینه نیز قابل تأمل است. از میان گزارش‌های ناقص موجود در متون تاریخی می توان به بعضی از آنها اشاره کرد.

یعقوبی می نویسد که ولید به عمر بن عبدالعزیز (در زمانی که والی مدینه بود) نوشت که مسجد پیامبر ﷺ را خراب نموده و منازل اطراف را به آن ضمیمه نماید و اتاق‌های زمان پیامبر ﷺ را نیز جزء مسجد قرار دهد، عمر نیز چنین کرد. هنگامی که شروع به خراب کردن خانه‌ها کردند و اتاق‌ها در حال خراب شدن بود خبیب بن عبدالله بن زبیر به نزد عمر رفت و گفت سوگند به خداوند تو این آیه از قرآن را که می گوید: «إِنَّ الَّذِينَ ينادونك من وراء الحجرات» را نابود می کنی. عمر در مقابل این گفتار صد تازیانه به او زد و بر روی سر او آب سرد ریخت، در حالی که روز سردی بود و در اثر آن خبیب مرد. پس از آن که عمر به خلافت رسید و زهد اختیار نمود همیشه از آنچه با خبیب کرده بود، اظهار ندامت و پشیمانی می کرد.^{۱۰}

همچنین ابن عساکر می‌نویسد:

ولید بن عبدالملک به عمر بن عبدالعزیز دستور داد که دست مردی را که دیگری را با شمشیر مجروح کرده بود، قطع کند و عمر هم به همین دلیل دست او را قطع کرد. این گناهی بود که همیشه به خاطر آن از خداوند طلب مغفرت می‌نمود.^{۱۱}

عملکرد دوره خلافت عمر بن عبدالعزیز

عملکرد عمر بعد از رسیدن به خلافت را در ابعاد مختلف باید مورد بررسی قرار داد.

۱. رفتار شخصی و خانوادگی عمر: چنان که بعضی از مورخان گزارش داده‌اند، عمر بعد از رسیدن به خلافت در وضع اقتصادی خود و تصرفات خانوادگی‌اش تغییراتی داد؛ از جمله تجمل‌پرستی و مشی اشرافی خود را تا حدودی کاهش داد. به لباس‌های ارزان قیمت اکتفا کرد و زندگی‌اش از سطح پایین‌تری برخوردار شد و مازاد دارایی خود را بذل و بخشش می‌کرد.^{۱۲} او همانند سایر مردم بر روی زمین می‌نشست و آنچه از اموال (بیت‌المال) را که در دست فامیل و خانواده خودش بود، پس گرفت و اعلام کرد که این اموال متعلق به مردم است و به ناحق و از روی ظلم به دست آمده است. او این اموال را به صاحبانش بازگرداند و به همین دلیل بعضی از نزدیکانش او را از عواقب این کارها بر حذر داشتند، ولی او مقاومت می‌کرد.^{۱۳}

ولی عمر بعضی از خوشگذرانی‌ها را حتی در هنگام خلافت هم رها نکرد؛ برای مثال گفته می‌شود که: صدای غنا هرگز در گوش او قطع نشد، چه قبل از آن که امیر مدینه بود، و چه زمانی که حکومت به او واگذار شد تا زمانی که از دنیا رفت معمولاً به غنا گوش می‌سپرد.^{۱۴}

۲. روش زمامداری عمر بن عبدالعزیز: عمر در دستور العملی به کارگزاران خود نوشت: بدانید که (پیش از این) سختی‌ها و بلاهای فراوانی از حکام جور به مردم رسیده است؛ کارگزاران فاسد سنت‌های بدی را در میان مردم پایه‌گذاری کرده‌اند که به ندرت انگیزه حق و قصد مدارا و احسان به مردم را داشتند. بنابراین، هر کسی از مردم که قصد حج

دارد، سریعاً حقش را به او بدهید تا با آن آماده حج شود و مادامی که با من مشورت نکرده‌اید مبادرت به قطع و اعدام نکنید. عمر خودش نیز تمام روز را به رسیدگی به امور مسلمانان می‌پرداخت و آن را باب رحمت الهی می‌دانست.^{۱۵} اما با وجود این، همواره روشی میانه و تدریجی را در اجرای امور در پیش گرفته بود، به طوری که به دلیل عدم قاطعیت مورد اعتراض پسرش قرار گرفت. ولی او با استشهاد به حرمت تدریجی خمر از جانب خداوند، و نگرانی از عدم تحمل مردم و رویگردانی آنها از تمام حق و بروز فتنه، رفتار خود را موجه می‌دانست.^{۱۶}

اگر چه نمونه‌هایی از برخورد قاطع با تخلفات را می‌توان در زندگی سیاسی او دید؛ برای مثال مسعودی نقل می‌کند که به یکی از کارگزارانش نوشت که شاکیان از تو زیاد، و تشکر کنندگان از تو کم شده‌اند، یا عدالت پیشه می‌کنی و یا از مقام خود عزل خواهی شد.^{۱۷}

از نظر مکتب فکری، چنان که عمر خودش اعلام کرد سنت رسول خدا ﷺ را از مجرای سیره شیخین جست‌وجو می‌کرد و هر چیزی غیر از آن را خارج از دین می‌دانست.^{۱۸} در تفکر سیاسی او، معاویه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود؛ به طوری که ابراهیم بن میسره می‌گوید: هرگز ندیدم که عمر بن عبدالعزیز کسی را زده باشد، مگر فردی را که به معاویه دشنام بدهد. عمر چنین فردی را تازیانه می‌زد.^{۱۹}

۳. رفتار عمر در قبال علویان: اقدامات عمر در قبال علویان را می‌توان در چند محور خلاصه کرد:

الف) منع لعن امام علی علیه السلام

منع لعن امام علی بارزترین اقدام عمر در قبال خاندان پیامبر ﷺ و اساسی‌ترین دلیل حسن ظن عموم شیعیان به اوست. به لحاظ تاریخی اصل وقوع چنین اقدامی از جانب عمر مسلم می‌نماید؛ زیرا مورخان متعددی تصریح کرده‌اند که بنی‌امیه برفراز منابر بر امام علی علیه السلام سب و لعن می‌کردند.^{۲۰} ولی هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید این

عمل را ترک کرد و به عمال خود نیز دستور داد که آن را ممنوع کنند و به جای آن یکی از آیات زیر را بخوانند: ^{۲۱} «ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا ربنا انک غفور رحیم». ^{۲۲} و یا «ان الله یأمر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون». ^{۲۳}

در خصوص دلیل و چگونگی این اقدام عمر، مورخان بر دو امر تاکید دارند:

دلیل اول: عمر خود درباره سبب محبتش به علی علیه السلام می گوید:

من در مدینه نزد عبیدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود، مشغول تحصیل علم بودم. روزی نزد او رفتم در حالی که او مشغول نماز بود. نماز او طول کشید و من همچنان منتظر تمام شدن نمازش بودم. بعد از پایان یافتن نمازش رو به من کرد و گفت: از کجا فهمیدی که خداوند بعد از این که از شرکت کنندگان در جنگ بدر و بیعت رضوان راضی بود، دوباره بر آنها غضبناک شده است؟ من پاسخ دادم که چنین چیزی را نشنیده‌ام. گفت: پس این چیزهایی که از تو در مورد علی علیه السلام به من رسیده است، چیست؟ گفتم من از شما و از درگاه خداوند عذر می‌خواهم! و رفتار گذشته خود در مورد علی علیه السلام را کنار گذاشتم. ^{۲۴}

دلیل دوم: عمر در مورد اقدامش می گوید:

من می‌دیدم که پدرم در هنگام خواندن خطبه هنگامی که به اسم علی علیه السلام می‌رسد، کلام را در دهان می‌گرداند. از وی پرسیدم: ای پدر، من احساس می‌کنم که شما در هنگام خواندن خطبه، وقتی به اسم علی علیه السلام می‌رسید دچار نوعی تقصیر می‌شوی؟ گفت: تو هم متوجه این رفتار من شده‌ای؟! گفتم بلی. سپس گفت: ای فرزندم، اگر مردمی که در اطراف ما هستند، فضایی را که ما درباره علی علیه السلام می‌دانیم، بدانند، بدون شک از ما جدا شده و به اولاد علی علیه السلام روی خواهند آورد. ^{۲۵}

بنابراین معلوم می‌شود که عمر بن عبدالعزیز قبل از این دو واقعه، در قبال امام علی علیه السلام رفتاری همانند بقیه مردم داشت و بروز این دو حادثه و شاید موارد مشابه دیگر، سبب شد که او رفتار خود را تغییر دهد.

ب) بازگرداندن فدک و حقوق مالی علویان به آنها

یکی دیگر از اقدامات اساسی عمر در قبال علویان بازگرداندن فدک به فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) بود؛ حقی که معاویه آن را به مروان داده بود و مروان هم آن را به پسرش، عبدالعزیز بخشیده و عمر آن را به اصطلاح از پدر به ارث برده بود. فدک در دست اولاد فاطمه (سلام الله علیها) بود تا این که یزید بن عبدالملک به خلافت رسید و دوباره آن را از آنها گرفت.^{۲۶}

مسعودی می نویسد:

عمر بن عبدالعزیز به فرماندار خود در مدینه نوشت که ده هزار دینار در میان فرزندان علی بن ابی طالب رضی الله عنه تقسیم کند. فرماندار در جواب نوشت که علی رضی الله عنه فرزندان متعددی از میان تیره های مختلف قریش دارد، مقصود کدام فرزندان او هستند؟ عمر (با ناراحتی) نوشت که اگر من به تو دستور بدهم که گوسفندی قربانی کنی، تو خواهی پرسید که آیا سیاه باشد یا سفید؟ وقتی این نامه من به دست تو رسید ده هزار دینار را در میان فرزندان علی از فاطمه (رضوان الله علیها) تقسیم کن، چرا که حقوق زیادی از آنها ضایع شده است.^{۲۷}

در بعضی از گزارش ها در ذیل این دستور تصریح شده است که فدک ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.^{۲۸} عبدالله بن محمد بن عقیل نقل می کند:

اولین مالی را که عمر بن عبدالعزیز تقسیم کرد و برای ما فرستاد به زنان ما به مقدار مردان و به کودکانمان به مقدار آنچه به زنان تعلق می گیرد داد. به طوری که به ما اهل بیت سه هزار دینار رسید و به ما نوشت که: اگر من باقی باشم همه حقوق شما را خواهم داد.^{۲۹}

همان طور که در متن اکثر این گزارش ها آمده است عطایای عمر به بنی هاشم و اولاد علی رضی الله عنه به عنوان درآمد حال و گذشته فدک بود، که بنا حق از آنان ستانده شده بود.

ج) ابراز محبت عمر به علویان

سعید بن ابان قرشی نقل می‌کند:

عبدالله بن حسن در حالی که گیسوانی بلند و سن اندکی داشت بر عمر بن عبدالعزیز وارد شد. عمر او را بر بالای منبر نشانید و خود روبه روی او نشست و درخواست‌های او را برآورده کرد. یکی از چین خوردگی‌های شکم او را گرفت و به شدت فشرد، به طوری که احساس درد کرد و به او گفت این را به عنوان نشانه‌ای برای شفاعت به خاطر داشته باشید. وقتی که از مسجد خارج شد نزدیکانش او را ملاقات کرده و گفتند: تو با یک پسر بچه کم سن و سال این گونه برخورد می‌کنی! عمر در جواب آنها گفت: از افراد بسیار موثقی شنیدم به طوری که انگار خود از دهان رسول الله ﷺ شنیده باشم که فرمود: «به درستی که فاطمه (سلام الله علیها) پاره تن من است. و آنچه او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است». من می‌دانم که اگر فاطمه (سلام الله علیها) زنده بود قطعاً کاری که من با فرزند او کردم خوشحالش می‌نمود. نزدیکانش پرسیدند. پس چگونه این عمل تو که شکم او را فشردی، با این کلام تو سازگار است؟ عمر پاسخ داد که هیچ یک از بنی هاشم نیست، مگر این که حق شفاعت دارد و من امیدوارم که از جمله شفاعت شدگان توسط این فرد باشم.^{۳۰}

همچنین یزید بن عیسی بن مارق گزارش می‌کند:

من در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز در حالی که او در خناصره (سرزمین کوچکی از توابع حلب) بود و به هر غریبی دویت درهم می‌داد نزد او رفتم. دیدم در حالی که شلوار و جامه‌ای از پشم برتن دارد، تکیه کرده است. از من پرسید: تو از چه قومی هستی؟ جواب دادم که من از اهل حجازم. پرسید از کدام‌شان؟ گفتم از اهالی مدینه‌ام. پرسید از چه طایفه‌ای؟ گفتم از قریش‌ام. پرسید

از کدام خاندان قریشی؟ گفتم از بنی هاشم هستم. پرسید از کدام گروه بنی هاشم؟ گفتم از دوستان علی علیه السلام هستم. پرسید کدام علی؟ من سکوت کردم دوباره پرسید کدام علی؟ من سکوت کردم دوباره پرسید: کدام علی؟ گفتم علی بن ابی طالب. راست نشست و عبايش را کنار گذاشت. سپس دستش را به روی سینه‌اش گذاشت و گفت: و من نیز به خدا قسم دوستدار علی هستم. شهادت می‌دهم که گروهی از کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بودند، گفته‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» بعد مزاحم را صدا زد و از او پرسید که به امثال او چند درهم می‌دهی؟ پاسخ داد دویست درهم. گفت به او به خاطر محبت به علی پنجاه دینار بده. سپس پرسید: آیا تو از جمله مستمری‌بگیران از بیت‌المال هستی؟ گفتم خیر! دستور داد تا مرا در زمره مستمری‌بگیران قرار دهند. در پایان گفت به سرزمین خودت بازگرد که به زودی آنچه برای دیگران فرستاده می‌شود برای تو هم خواهد آمد.^{۳۱}

د) لغو ممنوعیت کتابت حدیث: از جمله اقدامات مثبت عمر بن عبدالعزیز لغو ممنوعیت نوشتن حدیث بود. این ممنوعیت به دلایل سیاسی از زمان خلیفه اول و دوم شروع شده بود.^{۳۲} و تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت. وی با صدور بخشنامه‌ای فرمان داد که: «احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را بنویسید، زیرا من بیم آن دارم که با مرگ اهل علم، چراغ علم [پیامبر صلی الله علیه و آله] خاموش گردد.»^{۳۳}

روابط امام باقر علیه السلام با عمر بن عبدالعزیز

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، از فقها برای مشورت و همکاری دعوت کرد و نزدیک‌ترین مردم به او فقها بودند. او فرستاده‌ای نیز نزد ابوجعفر محمد بن-علی‌الباقر علیه السلام فرستاد. وقتی امام علیه السلام نزد او آمد عمر ساعتی با ایشان مشورت کرد. هنگام خداحافظی، عمر از امام علیه السلام تقاضای موعظه و نصیحت کرد، امام علیه السلام فرمود: تو را سفارش

به تقوای الهی می‌کنم و این که بزرگ را پدر و کوچک را پسر و مردان را برادر خود بدانی. عمر گفت: خداوند تو را رحمت کند، تو همه آنچه را که ان‌شاءالله موجب خیر و سعادت ما می‌شود جمع کردی، به شرط این که ما به آن عمل کنیم و خداوند ما را بر آن یاری فرماید.

بعد از این که امام به وطن خود بازگشتند، عمر پیام فرستاد که من می‌خواهم به دیدن شما بیایم. امام علیه السلام فرستاده‌ای نزد او فرستاد و فرمود لازم نیست شما بیاید من نزد شما خواهم آمد. عمر قسم یاد کرد که حتماً من باید به محضر شما بیایم. در نتیجه عمر نزد امام آمد و به ایشان نزدیک شد و سینه‌اش را بر سینه امام گذاشت و شروع به گریه کرد. سپس در مقابل امام نشست؛ و زمانی که از محضر امام خارج می‌شد، تمام خواسته‌های امام علیه السلام را برآورده کرده بود. عمر برگشت و بعد از این دیدار هرگز همدیگر را ندیدند، تا هر دو از دنیا رفتند.^{۳۴}

۴. عکس‌العمل امویان در قبال رفتار عمر با علویان

گزارش‌های تاریخی حکایت از نارضایتی امویان از عملکرد عمر در قبال علویان دارد. امام صادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارشان امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید و به ما عطایای بزرگی داد، برادرش بر او وارد شد، و به او گفت که بنی‌امیه از این که تو فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) را بر آنها برتری می‌دهی خرسند نیستند. عمر در جواب گفت: علت این که من فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) را ترجیح می‌دهم، این است که من شنیده‌ام پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «به درستی که فاطمه پاره تن من است، آنچه او را خوشحال کند، مرا خوشحال کرده است؛ و آنچه او را بیازارد، مرا آزرده است». بنابراین من در پی تحصیل سرور رسول صلی الله علیه و آله و دوری از آزار ایشان هستم.^{۳۵}

از طرف دیگر بعضی از مورخان نوشته‌اند که عمر بر اموال بنی‌امیه سخت‌گیری می‌کرد و بسیاری از آنچه را که از بیت‌المال غصب کرده بودند، از آنها پس گرفت. همین

امر نیز سبب کراهت آنها از او شده و موجب گردید که او را مسموم کرده و به قتل رسانند.^{۳۶}

۵. ارزیابی شخصیت عمر

الف) از نگاه دیگران

قیس بن جبیر می‌گوید: مثل عمر در میان بنی امیه مثل مؤمن آل فرعون است.^{۳۷}
مسعودی نیز می‌گوید:

عمر در نهایت تعبد و تواضع بود و هنگامی که به خلافت رسید کارگزاران اموی را که قبل از او بر مسند امور بودند، کنار گذاشت و در حدی که در توان او بود، بهترین افراد را به کار گرفت و کارگزاران او هم روش او را دنبال کردند.^{۳۸}

همچنین از او به عنوان کسی که دین را بر دنیا مقدم می‌داشت، یاد می‌کردند.^{۳۹}
ابن طقطقا در فخری اشعاری را در رثای او به سید رضی (رضوان الله علیه) نسبت می‌دهد که در آن خطاب به عمر بن عبدالعزیز گفته شده است که اگر قرار باشد که چشمم بر جوانی از بنی‌امیه بگرید، من بر تو خواهم گریست، و اگر جزا و پاداشی برای من مقدور بود، به تو پاداش می‌دادم، چرا که تو ما را از سب و دشنام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نجات دادی. چون تو پاک بودی، اگر چه خانواده تو این طور نبودند، و تو بهترین اموات آل فرعون هستی.^{۴۰}

درباره موضع بنی هاشم در قبال رفتار عمر نقل شده است که گروهی از بنی هاشم اجتماع کردند و نامه‌ای نوشتند و برای عمر بن عبدالعزیز فرستادند. در این نامه از او به خاطر این که با اقدامات خود موجب صلۀ ارحام در بین بنی‌هاشم شده تشکر کردند، چرا که آنها از زمان معاویه تحت ظلم و ستم بوده‌اند.^{۴۱}

ب) موضع امام باقر علیه السلام نسبت به عمر بن عبدالعزیز

چنان که از مباحث گذشته معلوم شد، رفتار امام باقر علیه السلام در مقابل عمر رفتاری، ناصحانه بود. این از بیان امام علیه السلام در جواب سوال عمر از دلیل رفتار دوگانه امام با او و خلیفه قبل از او سلیمان بن عبدالملک، به وضوح معلوم می‌شود.

یعقوبی نقل می‌کند که روزی عمر بن عبدالعزیز امام سجاد علیه السلام را به یاد آورد و گفت که چراغ دین، جمال اسلام و زینت عابدان، از میان ما رفت. به او گفته شد که فرزندش ابوجعفر محمد بن علی بازمانده (یادگار) اوست. عمر نامه‌ای به امام باقر علیه السلام نوشت و خواست بدین وسیله او را ارزیابی کند. امام باقر علیه السلام در جواب نامه‌ای به عمر نوشت و در آن عمر را موعظه کرده و ترسانید. عمر دستور داد که متن نامه امام باقر علیه السلام به سلیمان بن عبدالملک را حاضر کردند، مشاهده کرد که امام علیه السلام با او به ملایمت سخن گفته است. عمر به والی مدینه دستور داد که محمد بن علی علیه السلام را احضار کند و از او سبب این رفتار را بپرسد که با وجود این که من راه عدل و احسان در پیش گرفته‌ام، چرا با من این گونه برخورد کرده‌اند و با سلیمان آنچنان؟ والی مدینه امام علیه السلام را احضار کرده و ایشان را در جریان سؤال عمر قرار داد. امام علیه السلام فرمودند: سلیمان حاکم جبّاری بود و من با لحنی که با جبّاران سخن گفته می‌شود به او خطاب کردم؛ ولی رفیق تو ادعای بعضی از امور را دارد و من متناسب با وضع او مخاطبش ساختم. کارگزار عمر جواب امام علیه السلام را به او گزارش داد، عمر بعد از شنیدن جواب گفت: تحقیقاً خداوند اهل این خانواده را خالی از فضل و کمال قرار نمی‌دهد.^{۴۲}

بنابراین، از دیدگاه امام علیه السلام عمر حاکم جبّاری همانند سلیمان و بقیه امویان نیست و با برنامه‌ای که اعلام کرده و رفتاری که نشان داده است، روزنه‌های امید به تأثیر موعظه و نصیحت را در مقابل امام علیه السلام گشوده است؛ از این رو امام علیه السلام برخلاف سایر امویان او را سزاوار نصیحت می‌یابد. و این تلقی امام علیه السلام از او در این جمله که «عمر بن عبدالعزیز نجیب بنی امیه است»^{۴۳} پیداست که این ارزیابی امام علیه السلام از عمر، در مقایسه با حکام دیگر اموی صورت گرفته است؛ و تأییدی مطلق نیست. بهترین شاهد بر این امر روایات دیگری

است که در مقام ارزیابی شخصیت عمر از امام باقر علیه السلام رسیده است. از جمله این موارد جریانی است که ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند. او می‌گوید: من با امام محمد باقر علیه السلام در مسجد بودم که عمر بن عبدالعزیز داخل شد، در حالی که لباس زرد ملایم بر تن کرده و برغلامی تکیه داده بود. امام علیه السلام فرمود: به زودی این جوان به ریاست و امارت خواهد رسید و اظهار عدالت پیشه‌گی خواهد کرد، و امارت او چند سال به طول کشیده و بعد از آن می‌میرد. پس از مرگ او اهل زمین بر او خواهند گریست و اهل آسمان بر او لعنت خواهند فرستاد.

ابوبصیر می‌گوید: ما پرسیدیم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، این امر چگونه ممکن است، در حالی که شما از عدالت و انصاف او یاد کردید؟ امام علیه السلام فرمود: زیرا در جایگاه و منصب ما نشسته است در حالی که هیچ‌گونه حقی بر این منصب ندارد.^{۴۴}

شبهه همین جریان را عبدالله بن عطاء تمیمی از امام سجاده علیه السلام نقل می‌کند. او می‌گوید:

با امام سجاده علیه السلام در مسجد بودیم، عمر بن عبدالعزیز از آن جا گذشت، در حالی که نعلینی به پا داشت که بندهای آن از نقره بود. او در آن زمان از جمله زیباترین جوانان بود. امام سجاده علیه السلام نگاهی به او کرد و فرمود: ای عبدالله بن عطاء، این آدم سرمست و خوش‌گذران را می‌بینی؟ او نخواهد مرد مگر این که به ریاست و امارت مردم می‌رسد. عبدالله بن عطاء می‌گوید من پرسیدم: همین فرد فاسق؟ امام علیه السلام فرمود: بلی، ولی از امارت تا مرگش مدت زیادی طول نخواهد کشید، و هنگامی که بمیرد اهل آسمان او را لعنت کرده و اهل زمین از خداوند برای او طلب آمرزش خواهند کرد.^{۴۵}

بنابراین، عمر بن عبدالعزیز علی‌رغم خدمات مثبتی که انجام داده و در نتیجه آن به لسان امام باقر علیه السلام ملقب به «نجیب بنی امیه» گردید، ولی گذشته از زندگی اشرافی‌اش، از جهت اصلی‌ترین رکن شخصیت سیاسی او یعنی مسئله خلافت و امارت با مشکل عدم

مشروعیت و غصبی بودن حکومت مواجه است. به همین دلیل ملعون فرشتگان آسمان است. از دیدگاه امام باقر علیه السلام و امام سجاد علیه السلام در مجموع شخصیت موجه و مورد تأییدی نیست، بلکه غاصبی است که بناحق بر کرسی امارت مسلمانان نشسته است؛ ولی در مقایسه با سلف خود روشی عادلانه‌تر را در پیش گرفته و برخوردی پسندیده‌تر را با علویان از خود نشان داده است؛ حتی از اظهار محبت قلبی به آنها هم ابائی نداشت. او تا حدودی دست تجاوزگران به بیت‌المال را کوتاه کرد؛ همین امر نیز موجب اختلاف برخورد ائمه علیهم السلام با او نسبت به سایر خلفا شده است، ولی به هر حال عدم مشروعیت خلافت او در نگاه ائمه علیهم السلام گناهی نابخشوندنی تلقی شده است، به طوری که لعنت فرشتگان آسمان را به دنبال دارد. این امر مسئله‌ای است که خود او نیز در مناظره‌ای که با یکی از علمای خراسان در این خصوص داشت از توجیه آن و ارائه دلیلی قابل قبول عاجز ماند و سرانجام به عدم استحقاق خود به امارت مسلمانان اعتراف کرد. در این جا مشروح این مناظره را ذکر می‌کنیم:

حسن بن ابی الحسن دیلمی در ارشاد القلوب نقل می‌کند که:

عمر بن عبدالعزیز به کارگزار خود در خراسان نوشت که: هیئت صد نفره از علمای آن دیار را نزد من بفرست، تا از آنها درباره عملکرد تو بپرسم. والی خراسان علمای آن سامان را گرد آورد و این مطلب را با آنان در میان گذاشت. آنها عذر آوردند که ما را اهل و عیال و شغلی است که رها کردن آنها برایمان میسر نیست و عدل خلیفه نیز اقتضا می‌کند که ما را به چنین امری اجبار ننماید؛ ولی ما همگی بر شخصی توافق داریم که به عنوان نماینده ما نزد او برود و سخنگوی ما در نزد او باشد. کلام او کلام ما و نظر او نظر ماست. والی خراسان او را نزد عمر بن عبدالعزیز فرستاد. وقتی که داخل شد سلام کرد و نشست. سپس به عمر گفت: مجلس را برای من خلوت بنما! عمر پرسید: چرا، تو یا حرف حق خواهی گفت که در آن صورت حضار تصدیقات خواهند کرد و یا کلام باطل خواهی گفت که در آن صورت با تو مخالفت خواهند کرد. مرد جواب داد: خلوت مجلس را نه به جهت خودم، بلکه به خاطر تو تقاضا کردم، زیرا من خوف آن دارم که بین من و شما کلامی جاری شود

که شنیدن دیگران برای شما خوشایند نباشد. در نتیجه، عمر دستور خروج اهل مجلس را داد و از مرد خواست که سخن خود را بازگوید. مرد از او پرسید: بفرمایید که این حکومت از کجا و چگونه به شما رسیده است؟ عمر مدتی طولانی سکوت کرد. مرد پرسید: آیا نمی‌خواهی جواب بدهی؟ عمر پاسخ داد، خیر! مرد پرسید، چرا؟ عمر پاسخ داد: اگر بگویم که براساس نص و تصریح خداوند و یا رسول او این منصب به من رسیده است، دروغ گفته‌ام! و اگر بگویم که با اجماع مسلمانان به امارت آنها رسیده‌ام؛ تو خواهی گفت که این چه اجماعی است که ما اهل بلاد مشرق زمین از آن خبری نداریم و نسبت به آن اجماعی نکرده‌ایم! و اگر بگویم که از پدرانم به ارث برده‌ام! خواهی گفت که فرزندان پدرت فراوانند، پس چگونه از میان آنها فقط به تو اختصاص یافته است؟ مرد گفت سپاس خداوند را که تو به ضرر خود و به حق دیگران اعتراف نمودی. اکنون دیگر من به سرزمین خود باز خواهیم گشت. عمر گفت، نه، به خدا سوگند تو موعظه‌گر درشتخو و بداخلاقی هستی! مرد عالم گفت پس اگر دلیل و توضیح دیگری داری بگو. عمر گفت: من دیدم افرادی (حکامی) که قبل از من آمده‌اند، ظلم نموده، غصب کرده، به مردم ستم نموده و خود را نسبت به بیت‌المال مسلمین بر دیگران مقدم داشته‌اند، و می‌دانستم که من این امور را مباح نخواهم دانست و هزینه ولایت من کمتر و سبک‌تر از دیگران خواهد بود، در نتیجه خلافت را پذیرفتم.

مرد عالم پرسید: آیا اگر تو زمام امور را به دست نمی‌گرفتی، و شخصی غیر از تو چنین می‌کرد و همانند افراد قبل از تو عمل می‌نمود، از گناه آن چیزی دامن‌گیر تو می‌شد؟
عمر در جواب گفت: خیر. مرد عالم گفت: پس تو راحت و سلامت دیگری را به سختی و خطر خود خریدی. عمر گفت: به خدا سوگند که تو و اعظ درشتخویی هستی!
مرد عالم هنگامی که برخاست تا خارج شود، خطاب به عمر گفت: به خدا سوگند که اولین از ما به دست اولین از شما و گروه وسط ما به دست گروه وسط از شما و آخرین از ما به دست آخرین افراد شما هلاک و گمراه شدند، و تنها یاور ما در مقابل شما، خداوند است و او ما را کافی است و وکیل خوبی برای ماست.^{۴۶}

پی‌نوشت

۱. محمد بن یعقوب کلینی رازی، کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، (تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۸۹ ق) ج ۱، ص ۵۴؛ سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۵۰.
۲. جهت اطلاع تفصیلی از پیشینه تحقیقات مستقل در این باره و دیدگاه‌های نویسندگان شیعه و سنی، ر. ک: جواد هروی، «عصر خلافت عمر بن عبدالعزیز و نحوه برخورد او با علویان»، مجله کیهان اندیشه، ش ۶۱، ص ۱۲۹ - ۱۳۵؛ سید حسین رئیس‌السادات، «عمر بن عبدالعزیز و اصلاحات اجتماعی اقتصادی در خراسان»، نشریه خراسان پژوهی، ش ۲، ص ۳۳ - ۴۶؛ شیرعلی نادریان‌فر، «شخصیت عمر بن عبدالعزیز»، نشریه رشد آموزش تاریخ، ش ۱۷، ص ۳۱ - ۳۵؛ حسین جوهری، صغیر شجر طوبی یا عمر بن عبدالعزیز و نوادر حالات او؛ ابن جوزی، سیره و مناقب عمر بن عبدالعزیز الخلیفه الزاهد، حوریه باباجان تبار، سیره و مناقب عمر بن عبدالعزیز (پایان نامه کارشناسی ارشد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران)؛ وهبه زحیلی، الخلیفه الراشد العادل عمر بن عبدالعزیز؛ ابن عبدالحکم، الخلیفه العادل عمر بن عبدالعزیز خامس الخلفاء الراشدين؛ اهل، عبدالعزیز سید، الخلیفه الزاهد عمر بن عبدالعزیز، شیخ عبدالستار، عمر بن عبدالعزیز خامس الخلفاء الراشدين؛ احمد شوقی، فنجری، عمر بن عبدالعزیز؛ عمادالدین خلیل، ملامح الانقلاب الاسلامی فی خلافة عمر بن عبدالعزیز؛ ماجده فیصل زکریا، عمر بن عبدالعزیز و سیاسته فی رد المظالم؛ قطب ابراهیم محمد، السیاسة المالیه عمر بن عبدالعزیز؛ محمد بن مشبب قحطانی، النموذج الاداری المتخلص من ادارة عمر بن عبدالعزیز و تطبیقاته فی الادارة و بخاصة الادارة التربویة، مهدی پیشوائی، سیره پیشوایان، ص ۳۱۴ - ۳۳۳.

٣. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (بیروت، دارالمعارف، بی تا) ج ٦، ص ٥٥٠؛ مسعودی، *التنبيه و الاشراف* (تهران، علمی و فرهنگی، ١٣٨١) ص ٧٦؛ جلال الدین سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید (بیروت، دارالجیبیل، ١٤٠٨ ق) ص ٢٧٣ - ٢٧٤؛ ابن اثیر، *الکامل*، تحقیق علی شیری (بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ١٤٠٨ ق) ج ٨، ص ٢٥٣.
٤. ابن سعد، *الطبقات الکبری* (بیروت، دارصادر، بی تا) ج ٥، ص ٣٣١.
٥. سیوطی، *پیشین*، ص ٢٧٤.
٦. همان، ص ٢٧٤ - ٢٧٥.
٧. ابن سعد، *پیشین*، ص ٣٣٤؛ مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید (مصر، مطبعة السعادة، ١٣٨٤) ج ٣، ص ١٩٦.
٨. ابوالفرج اصفهانی، *الاجانی* (بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا) ج ٩، ص ٣٠٠؛ ابن سعد، *پیشین*، ص ٣٣٤.
٩. ابن منظور، *مختصر تاریخ دمشق* (دارالفکر، دمشق، ١٤٠٤ ق) ج ١٩، ص ١٠١.
١٠. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، (بیروت، دارصادر، [بی تا]) ج ٢، ص ٢٨٤؛ نویری، احمد بن عبدالوهاب، *نهاية الارب في فنون الادب*، (مصر، وزارت ارشاد [بی تا]) ج ٢١، ص ٣٢١.
١١. ابن عساکر، *تاریخ دمشق*، (دمشق، دارحسان، ١٤٠٣ ق) ج ٢٦، ص ٣١٧.
١٢. ابن سعد، *طبقات الکبری*، (بیروت، دارصادر، [بی تا]) ج ٥، ص ٣٣٤؛ مسعودی، *مروج الذهب*، ج ٣، ص ١٩٦.
١٣. ابوالفرج اصفهانی، *الاجانی*، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، [بی تا]) ج ٩، ص ٢٩٤؛ سیوطی، *پیشین*، ص ٢٧٧؛ یعقوبی، *پیشین*، ج ٢، ص ٣٠٥؛ دینوری، *اخبار الطوال*، تحقیق،

- عبدالمنعم عامر، چاپ اول، (قم، منشورات الرضى، ۱۴۰۹ ق) ص ۳۳۱.
۱۴. جاحظ، *التاج فى اخلاق الملوك*، (بيروت، الشركة النانية الكتاب، [بى تا]) ص ۳۹.
۱۵. يعقوبى، *پيشين*، ج ۲، ص ۳۰۵.
۱۶. ابن عبدربه، *العقد الفريد*، تحقيق، احمد الزين و ابراهيم الأبيارى، چاپ اول، (بيروت، دارالأندلس، [بى تا] ج ۳، ص ۴۱۱).
۱۷. مسعودى، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۱۹۶.
۱۸. سيوطى، *پيشين*، ص ۲۸۸.
۱۹. ابن كثير، *البدایة و النهایة*، (بيروت، تحقيق و نشر مكتبة المعارف، [بى تا]) ج ۸، ص ۱۳۹؛ سيوطى، *پيشين*، ص ۲۸۳.
۲۰. ابن اثير، *الكامل فى التاريخ*، تحقيق على شيرى، چاپ اول، (بيروت، داراحياء التراث العربى، ۱۴۰۸ ق) ج ۳، ص ۲۵۵؛ ابن طقطقاء، *الفخرى*، (بيروت، داربيروت للطباعة و النشر، بى تا) ص ۱۲۹؛ ابن منظور، *پيشين*، ج ۱۹، ص ۱۰۰؛ مسعودى، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۱۹۳ و دينورى، *پيشين*، ص ۱۹۲؛ ابن ابى الحديد، *شرح نهج البلاغه*، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، چاپ دوم، (بيروت، داراحياء التراث) ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۵۸.
۲۱. مسعودى، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۱۹۳؛ ابن اثير، *پيشين*، ج ۳، ص ۲۲۶؛ ابن ابى الحديد، *پيشين*، ج ۴، ص ۵۹.
۲۲. حشر، ۱۰.
۲۳. نحل، ۹۰.
۲۴. ابن اثير، *پيشين*، ج ۳، ص ۲۵۵؛ ابن ابى الحديد، *پيشين*، ج ۴، ص ۵۸؛ ابن منظور، *پيشين*، ج ۱۹، ص ۱۰۰؛ ابن طقطقاء، *پيشين*، ص ۱۲۹.

٢٥. ابن اثیر، پیشین، ج ٣، ص ٢٥٥؛ ابن طقطقاء، پیشین، ص ١٢٩؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ١٣٨٧، ج ٤، ص ٥٨.
٢٦. یعقوبی، پیشین، ج ٢، ص ٣٠٥.
٢٧. مسعودی، پیشین، ج ٣، ص ١٩٤؛ ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ج ٩، ص ٣٠٠ - ٣٠٢.
٢٨. شیخ طوسی، *امالی*، تحقیق مؤسسه البعثه، چاپ اول، (قم، دارالثقافة، ١٤١٤ ق) ص ٢٦٦ و ٤٩٠.
٢٩. ابن سعد، پیشین، ج ٥، ص ٣٩٢.
٣٠. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ج ٩، ص ٣١٠.
٣١. همان، ج ٩، ص ٣٠١؛ ابن اثیر، پیشین، *أسدالغابه فی معرفة الصحابة*، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد، چاپ اول، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٥) ج ٥، ص ٣٨٣.
٣٢. ذهبی، *تذکره الحفاظ*، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا) ج ١، ص ٣ و ٧، ابوری، محمود، *اضواء علی السنة المحمدیه*، الطبعة الثانیه، (مطبعة صورالحديثه، بی جا، بی تا) ص ٤٣؛ ابن سعد، پیشین، بی تا، ج ٣، ص ٢٨٧.
٣٣. بخاری، صحیح، (قاهره، مکتبه عبدالحمید احمد حنفی ١٣١٤ ق) ج ٢، ص ٦.
٣٤. بحرانی، *عوامل العلوم و المعارف و الاحوال من الايات و الاخبار و الاقوال*، (قم، مدرسه امام مهدی (عج)، ١٤١٢) ج ١٩، ص ٢٦٧؛ ابوعلی القالی، *امالی*، (بیروت، المکتب التجاری، بی - تا)، ج ٢، ص ٣٠٨؛ احمدزکی صفوت، *جمهرة خط العرب*، (بیروت، مکتبه العلمیه، بی تا)، ج ٢، ص ١٤٧.
٣٥. حمیری، *قرب الاسناد*، تحقیق و نشر، (قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١٣ ق)، ص ١١٢.
٣٦. ابن عبدربه، پیشین، ج ٣، ص ٤١٢؛ سیوطی، پیشین، ص ٢٨٢.

۳۷. سیوطی، پیشین، ص ۲۷۸.
۳۸. مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۳.
۳۹. مسعودی، التنبیه و الاشراف، پیشین، ص ۲۷۶.
۴۰. ابن طقطقاء، پیشین، ص ۱۳۰.
۴۱. ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۳۹۱.
۴۲. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۵.
۴۳. ذهبی، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۹.
۴۴. قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، تحقیق و نشر، مؤسسه الامام المهدي (عج)، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق)، ج ۱، ص ۲۷۶؛ رجب البرسی، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام (قم، منشورات شریف رضی، ۱۴۱۵)، ص ۹۱؛ حر عاملی، اثبات الهداة، (قم، المطبعة العلمية، [بی تا])، ج ۵، ص ۲۹۳.
۴۵. قطب الدین راوندی، پیشین، ج ۲، ص ۵۸۴؛ ابن فروخ، بصائر الدرجات، (قم، مکتبه آية الله المرعشی، ۱۴۰۴ ق) ص ۱۷۰؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، (قم، المطبعة العلمية، [بی تا]) ج ۲، ص ۱۴۳؛ طبری، دلائل الامامه، تحقیق و نشر، (قم، موسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق)، ص ۸۸؛ علی بن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، تحقیق رضا علوان، (قم، انصاریان، چاپ دوم، ۱۴۱۲ ق)، ص ۳۶۰.
۴۶. دلمی، اعلام الدین فی صفات المؤمنین، (بیروت، تحقیق و نشر موسسه آل البيت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق)، ص ۳۲۹ و ۳۳۰؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، (بیروت، تحقیق و نشر داراحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق)، ج ۴۶، ص ۳۳۶.

منابع

- مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
- _____، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، چاپ چهارم، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۸۴ ق.
- ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۳۸۷ ق.
- ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق علی شیری، چاپ اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
- ابن اثیر، *اسد الغابه فی معرفة الصحابة*، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
- ابن جوزی، *عبدالرحمن بن علی، سیره و مناقب عمر بن عبدالعزیز الخلیفة الزاهد*، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۹۸۴.
- ابن سعد، *الطبقات الکبری*، بیروت، دارصادر، [بی تا].
- ابن شهر آشوب، *مناقب آل أبی طالب*، قم، المطبعة العلمیه، [بی تا].
- ابن طقطقاء، *الفخری*، بیروت، دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۴۰۰ ق.
- ابن ظافر، *اخبار الدول*، قاهره، المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقی، ۱۹۷۲ م.
- ابن عبدالحکم، *عبدالله بن عبدالحکم، الخلیفه العادل عمر بن عبدالعزیز خامس الخلفاء الراشدين*؛ پژوهش عبید، احمد، تصحیح: عوض، احمد عبدالنواب، بی جا، دارالفضیله، چاپ اول،

۱۹۹۴. این کتاب با عنوان «سیره عمر بن عبدالعزیز علی مارواه الامام مالک بن انس و اصحابه» از سوی انتشارات دارالفکر الحدیث، در بیروت، در سال ۱۹۸۷ نیز چاپ شده است.
- ابن عبدربه، *العقد الفريد*، تحقیق احمد الزین و ابراهیم الأبیاری، چاپ اول، بیروت، دارالأندلس، ۱۴۰۸ ق.
- ابن عساکر، *تاریخ دمشق*، دمشق، دار حسان، ۱۴۰۳ ق.
- ابن فروخ، *بصائر الدرجات*، چاپ اول، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، بیروت، تحقیق و نشر مکتبه المعارف، [بی تا].
- ابن منظور، *مختصر تاریخ دمشق*، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۴.
- ابوالفرج اصفهانی، *الاغانی*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، [بی تا].
- ابوری، محمود، *اضواء علی السنة المحمدیه*، الطبعة الثانية، بی جا، مطبعة صور الحدیث، [بی تا].
- ابوعلی القالی، *امالی*، بیروت، المکتب التجاری، بیروت، [بی تا].
- احمد بن عبدالوهاب نویری، *نهایة الارب فی فنون الادب*، مصر، وزارت ارشاد مصر، [بی تا].
- احمد زکی صفوت، *جمهرة خطب العرب*، بیروت، مکتبه العلمیه، [بی تا].
- *اهل، عبدالعزیز سید، الخلیفه، الزاهد عمر بن عبدالعزیز*، بیروت، دارالعلم، چاپ ششم، ۱۹۷۹ م.
- باباجان تبار، حوریه، *سیره و مناقب عمر بن عبدالعزیز*، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- بحرانی، *عوامل العلوم و المعارف و الاحوال من الایات و الاخبار و الاقوال*، قم، مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۱۲ ق.

- بخاری، صحیح، قاهره، مکتبه عبدالحمید احمد صنفی، ۱۳۱۴ ق.
- پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ هفدهم، ۱۳۸۴.
- جاحظ، التاج فی اخلاق الملوک، بیروت، الشركة النانیة الکتاب، [بی تا].
- جوهری، حسین، صغیر شجر طوبی یا عمر بن عبدالعزیز و نوادر حالات امر، تهران، نشر جمهوری، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- حمیری، قرب الاسناد، قم، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
- خلیل، عماد الدین، ملامح الانقلاب الاسلامی فی خلافة عمر بن عبدالعزیز، بیروت، الدار العلمیه، چاپ دوم، ۱۹۷۱ م.
- دبلمی، اعلام الدین فی صفات المؤمنین، بیروت، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
- دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، چاپ اول، قم، منشورات الرضی، ۱۴۰۹ ق.
- ذهبی، تذکره الحفاظ، بیروت، دارالکتب العلمیه، [بی تا].
- رئیس السادات، سید حسین، «عمر بن عبدالعزیز و اصلاحات اجتماعی اقتصادی خراسان در خراسان» نشریه خراسان، پژوهشی، شماره ۲، (۱۳۷۷).
- راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، تحقیق و نشر، قم، مؤسسه الامام المهدی (عج)، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- رجب البرسی، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین علیه السلام، چاپ اول، منشورات شریف رضی، قم، ۱۴۱۵ ق.
- زحیلی، وهبه، الخلیفه الراشد العادل عمر بن عبدالعزیز، بیروت دمشق، دارقنیه، چاپ دوم، ۱۹۹۲ م.

- زکریا، ماجده فیصل، عمر بن عبدالعزیز و سياسته في رد المظالم، مکه، مكتبة الطالب الجامعي، چاپ اول، ۱۹۸۷ م.
- سيد رضی، نهج البلاغه، تحقيق سيد محمد كاظم محمدی و محمد دشتی، چاپ دوم، قم، منشورات امام علي عليه السلام، ۱۳۶۹.
- سيوطی، جلال الدين، تاريخ الخلفاء، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، بيروت، دالجيبيل، ۱۴۰۸ ق.
- شيخ حر عاملی، اثبات الهداه، قم، المطبعة العلمية، [بی تا].
- شيخ طوسی، محمد بن حسن، امالی، تحقيق مؤسسه البعثه، چاپ اول، قم، دارالثقافة، ۱۴۱۴ ق.
- شيخ، عبدالستار، عمر بن عبدالعزیز خامس الخلفا الراشدین، بيروت، دارالعلم، دمشق، چاپ اول، ۱۹۹۲ م.
- طبری، دلائل الامامه، قم، تحقيق و نشر مؤسسه البقنه، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
- طبری، محمد بن جریر، تاريخ طبری، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دارالمعارف، [بی تا].
- علی بن حمزه طوسی، الثاقب في المناقب، تحقيق رضا علوان، چاپ دوم، قم، انصاربان، ۱۴۱۲ ق.
- فخری، احمد شوقی، عمر بن عبدالعزیز، کویت، دارالعلم، چاپ اول، ۱۹۸۴ م.
- قحطانی، محمد بن مشیب، النموذج الاداری المستخلص من ادارة عمر بن عبدالعزیز و تطبيقاته في الادارة و بخاصة الادارة التربوية، عربستان سعودی، جامعه ام القرى، ۱۴۱۸ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تحقيق علی اکبر غفاری، تهران، چاپ دوم، دارالکتب

الاسلامیہ، ۱۳۸۹ ق.

- مجلسی محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، تحقیق و نشر داراحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

- محمد، قطب ابراہیم، السیاسہ المالیہ لعمر بن عبدالعزیز، قاہرہ، الہیتہ المصریہ العامۃ الکتاب،

۱۹۸۸ م.

- مسعودی، اثبات الوصیہ للامام علی بن ابی طالب، چاپ دوم، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۹ ق.

- نادریان فر، شیرعلی، شخصیت عمر بن عبدالعزیز، نشریہ رشد آموزش تاریخ، ش ۱۷،

(۱۳۸۳).

- ہروی، جواد، «عصر خلافت عمر بن عبدالعزیز و نحوه برخورد او با علویان» کبھان اندیشہ،

ش ۶۱، (۱۳۷۴).

- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت، دارصادر، [بی تا].